



گزارشی تفسیر گونه

از

سومین جشن هنر شیراز

از تاریخ هشتم تا هجدهم شهریور ماه سال جاری سومین جشن هنر که برنامه‌های اصلی اثر را موسیقی ضربی تشکیل می‌داد، در شیراز برگزار گردید. آنچه در زیر می‌آید، گزارشی است جامع از برنامه‌هایی که محتوای جشن را می‌ساخت.

چون سال پیشین، برنامه‌ها بر حسب تاریخ برگزاری، گزارش می‌شود. درباره‌ی فیلم‌ها و نمایش‌های ارائه‌شده در جشن، مقالی دیگر در همین شماره مندرج افتاده است. بنا بر این گزارشی که می‌آید برنامه‌های موسیقی جشن را در بر می‌گیرد.

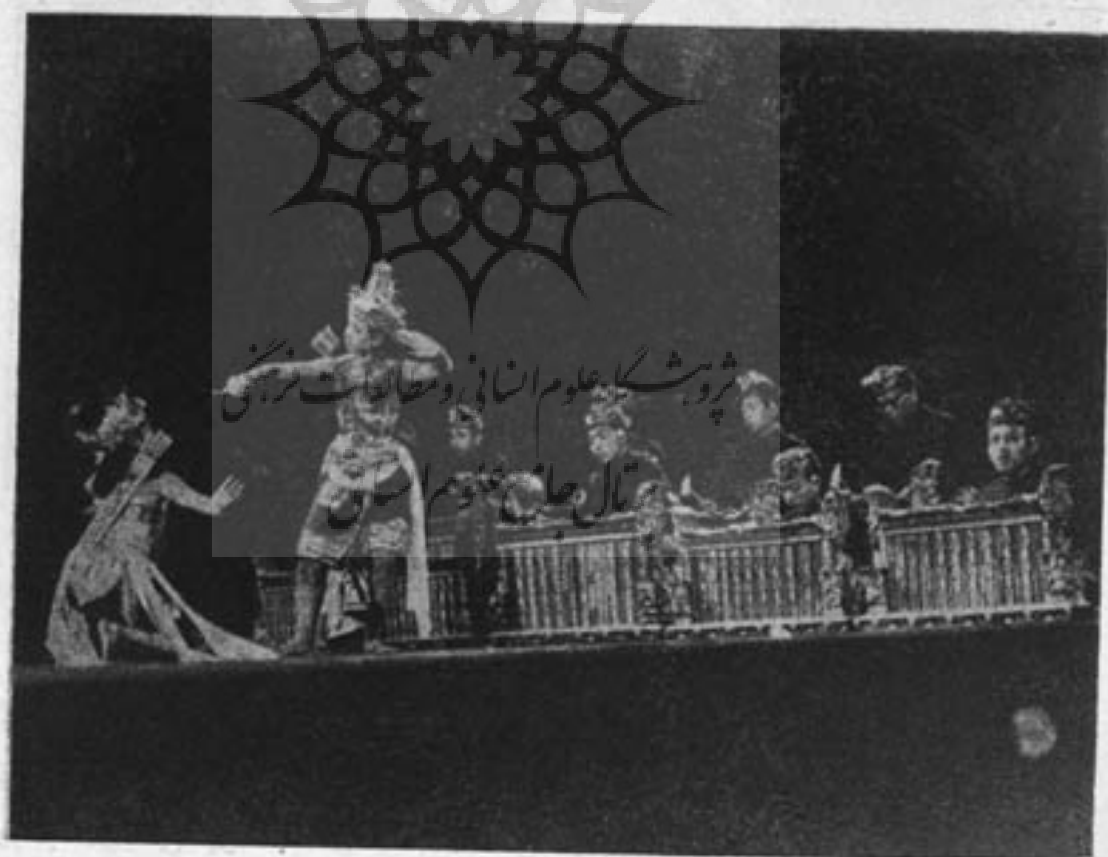
شنبه هشتم شهریور

امروز، سومین جشن هنر شیراز برنامه‌های خود را می‌آغازد. آغازی است بسیار نیکو و خوش که خاطره‌اش پایدار خواهد ماند. گروه گاملان بالی سازنده‌ی این خاطره است. «بالی» غربی‌ترین جزیره‌ی اندونزی است با مردمی که پیش از هر چیز با اندیشه‌های مذهبی، زیبایی‌های طبیعی، و بالاخره با رقص و موسیقی سروکار دارند. گاملان بالی، برنامه خود را با یک «اورتور» می‌آغازد که «جایاسمارا»

(Djaja smara) نام دارد و گویا بمعنای «پیروزی عشق» است. چهار دختر همراه با نوای گروه میرقصند. بدینگونه چشم نیز از حفظ ولدت بی بهره نمی ماند. تکه‌هایی از این اوورتور، از نظر ریتم و نیز ترکیب ملودیک با برخی از انواع موسیقی مدرن شباهت دارد. «سونوریت»، دست کم در مقایسه با آنچه‌ما از موسیقی مشرق شنیده‌ایم، بی نظیر است. فضا یکپارچه از جاذبه‌ای آهنگین سرشار شده است. و این فضای جذاب صوتی را، حرکات ظریف و دل‌انگیز دستان رقصندگان، نکار میزنند.

«پیروزی عشق»، «پیروزی گاملان» را از همان آغاز نوید میدهد. آهنگ دوم نیز با رقص همراه است، رقص «گابور» (Gabor Dance) یا رقص «خوش آمد» نام دارد. کمتر کسی است که تحت تأثیر جاذبه‌ای قرار نگرفته باشد، که «فورتیه»ها و «پیانو»های ارکسترا ایجاد میکند. سازهایی شبیه به «نی» (فلوت؟) و کمانچه با ارکستر همکاری دارند، که نوای هر دو حالتی عمیق و عرفانی بوجود می‌آورد.

«مقام» قطعه شباهتی فراوان با «چهارگام» دارد. و بعد نوبت به «پالکونا وارسا» (Palguna Warsa) میرسد، که اجرایش تنها بعهده ارکستر است، و سرشار از رنگ‌های صوتی، و چه زیبا.



نوازندگان و رقصندگان گاملان بالی



نوازندگان بالی در تخت جمشید

ارکستر قطعه‌ی اختصاصی دیگری نیز دارد که «گامبانگ سولینگ» (Gambang Suling) نام دارد. قبل و بعد از آن قطعات «کیبارترومپونگ» (Kebyar Trompong) و «اولنگ تامبولینگان» (Oleg Tambulilingan) نوبت اجرا می‌گیرند که هر دو با درخشش صوتی، ظرافت رقص‌های دخترکان را را دنبال میکنند. و این آخری گویا «رقص زنبور» باشد، و حرکات و ارتعاشات

انگشتان رقصندگان توصیف ساز آن . حرکات آنچنان ظریف است که گوئی فضای تخت چمشید با خطوط مینیا توری تزئین میشود .
 اصالت ، و برای ما ، غرابت ساز های گروه نیز چشم گیر است و کنجکاو انگیز . در دوسوی صحنه ، سازهایی قرار دارند که با چکشی مخصوص نواخته می شوند . و ما در پایان برنامه دریافتیم که «چندر» (Gendér) نام آنهاست . گاه هر دو زدیف چندرها ملودی واحدی را مینوازند ، ولی غالباً به چهار گروه صدائی منقسم میشوند و از این راه نوعی «پولیفونی» بوجود میآید . دست چپ ، نوازنده است و نواختن بوسیله «چکش» انجام میگیرد . دست راست ، ملایم ساز و خاموش کننده ی طنین ضربه ی چکش و ایجاد زمينه برای طنین های بعدی . نکته ی جالب آنکه دست های چپ همه اعضا ی گروه بشکلی واحد در نواختند ، و دست های راست با جدائی از یکدیگر ، تزئینات مداومی را برای ملودی اصلی میآفرینند . تفاهم و همنوازی ، آنچنان نتیجه میدهد ، که در ابتدا قابل باور نیست . ولی چنین است .

تفاهمی است که تنها از طریق اشتراك مداوم در عمل و تجربه بوجود میآید . [در



صحنه ای دیگر از رقص های گروه بالی

این باب مقالی جداگانه در همین شماره مندرج افتاده است : « آفرینش در موسیقی اندونزی » [گذشته از «چندر» ها سازهای دیگری چون «ترومپونگ» (Trompong) نیز در کارند و هر يك سهمی در ایجاد جذابیت گروه دارند .

در بخش دوم برنامه ، « رقص ماسک » (Topeng) جلوه گری خاصی دارد . و پس از آن قطعه ای ارکسترال «کوسالیا آرینی» (Kosalya Arini) می آید که رقص دیگری را بنام « لکونگ کراتون » (Legong Kraton) در پی دارد .

ساعت ۱۱ بعد از ظهر است که از تخت جمشید به شیراز باز میگردیم . خستگی راه دراز رفت و آمد ، از خاطر مان گریخته و آنچه مانده یاد شبی خوش است که آن را مدیون نوپردازی و آفرینش هنرمندان بالی هستیم .

یکشنبه نهم شهریور :

● صبح امروز ساعت ۱۰ ، در تالار دانشکده ی مهندسی ، برنامه های جشن ، و تغییراتی که در آن بعمل آمده است ، اعلام میشود . از پیش گفتگوئی درباره موسیقی کنکرت و موسیقی الکترو آکوستیک برای امروز بعد از ظهر پیش بینی شده بود . ولی در همین جلسه صبحگاهی گفته میشود که بسبب تأخیر ورود برخی از صاحب نظران میهمان جشن ، گفتگوی مزبور به زمانی دیگر میافتد .

● شب هنگام ارکستر ناسیونال رادیو تلویزیون فرانسه (O . R . T . F) بارهبری «ژان مارتینو» در «تأثر هوای آزاد» برنامه دارد . برنامه هائی از ارکستر مزبور را من قبلا در دیار هائی دیگر شنیده ام و شهرتش را از پیش میشناسم . در مجموع در ردیف ارکسترهای «خوب» اروپائی قرار دارد بارپرتواری غنی از موسیقی معاصر .

هوا ، کمی نامساعد است و باد «مخالقی» میوزد و من در اضطرابم که در این هوای آزاد و «مخالف» ، «پرستش بهار» استراوینسکی چه میشود ؟ برخلاف محتوای پر شور مربوطه ، «برلیوز» بر «استراوینسکی» تقدم میگیرد . سببش را نمیدانم . شاید بخاطر حسن ختامی باشد که ریتم های زنده ی «استراوینسکی» می تواند بوجود آورد .

«سنفونی فانتاستیک» برلیوز بخش اول را میسازد . من این سنفونی ظریف و درعین حال پر التهاب را همیشه «مطبوع» یافته ام . از یک ارکستر شهره ی فرانسوی نیز انتظاری جز اجرای ممتاز آن نمیرود .

با وجود این پیشداوری ، رهبری «مارتینو» به دل نمی نشیند . انتظار بالاتر از اینها است . می بینم که رهبر مضطرب است و با باد در کشمکش . حرکات رهبری

کننده‌اش وقفه‌هایی میگیرد تا وی بایکدست بتواند «پارتیتور» خود را از پراکندگی
مصون نگاهدارد. می‌اندیشم که چرا نباید این برنامه را در تالاری بسته و مسقف
بشنویم.

«هکتور برلیوز»، هنرمند رمانتیک نیمه اول قرن نوزدهم (۱۸۰۳-۱۸۶۹)
در سنفونی فانتاستیک (۱۸۳۰)، بحرانی ترین گوشه‌های زندگی عاطفی خود را
برای ما تصویر میکند.

«سنفونی»، بازتاب رؤیاها و کابوس‌های وی، در مقابله با عشق بیقرارانه
هنرپیشه‌ای انگلیسی است که «هاریت اسمیت سون» نام داشته است. زیر و بم‌های
این عشق طغیانی و یأس‌ها، امیدها و تردیدهای «برلیوز» در برخورد با «طغیان»،
محتوای عاطفی اثر را میسازد. به مانند زندگی غالب هنرمندان رمانتیک، پایان
خوشی در انتظار برلیوز نیست.

در آخر، خود را سرخورده‌ای نفرین زده می‌بیند که زمانی دراز را دریای
زنی که «لیاقت» او را نداشته و ارزش انسانی عشق او را در نیافته، سپری کرده
است. تصویرپردازی سنفونیک وی نیز پایانی جز این نمیتواند داشته باشد. هنرمند
در خواب می‌بیند که وی را به جایگاه اعدام راهی میسازند. آخرین موومان بازتاب



«ژان مارتینو» و ارکستر رادیو و تلویزیون فرانسه



«پرو نو مادرنا»

کابوس اهریمنی برلیوز است. همه‌ی پلیدان و اهریمنان گردآمده‌اند تا در تدفین جسد او شرکت کنند. ناله‌ها، مویه‌ها، و نواهای تفرینی و کراهِت آمیز، بازگویی این کابوس اهریمنی است. در همین کابوس است که «هکتور برلیوز» و «سنفونی» او پایان میگیرند.

هنگامی که «مارتینو»، به رهبری بخش دوم برنامه - پرستش بهار - پرداخت، تفسیر او از «سنفونی فانتاستیک» جلوه‌ای بیشتر پیدا کرد. فکر میکنم که وزش بادنا بهنگام و کلافه شدن نوازندگان ارکستر از پی پراکنندگی برگ‌های «پارتیسیون» هایشان، وی را کاملاً ناامید کرده است. من تا بحال اجرائی از «پرستش بهار» بدینگونه ضعیف و ناتوان نشنیده‌ام. تمپوی اثر، بخصوص در بخش دوم بشکلی محسوس آهسته‌تر از معمول است.

سونوریتته‌ی ارکستر بی‌درخشش - که در این یکی، باد، نقش مخالف بسزائی دارد - و ریتم‌ها و ضرب‌ها بیمارگونه است. می‌اندیشم که کاش همان «برلیوز» را برای حسن ختام گذارده بودند!

استراوینسکی، پرستش بهار را برای طراح معروف باله، «سرژ دیاگیلف» نوشته (۱۹۱۲-۱۳)، و «پی‌یر مونتو» (P. Monteux)، رهبر فقید، نخستین

اجرای آن را در ۲۸ ماه مه ۱۹۱۳ در تئاتر شانزه لیزه، زیر رهبری داشته است. بهنگام نخستین اجرا، آنچنان «مدرن» جلوه کرد که نزاعی سخت در تئاتر بوجود آورد. ریتم هائی که امروز چنین درخشان و دل انگیز جلوه میکند، در آن روز، اعصاب شنوندگان را در هم می پیچید؛ اثر را «بیرحمانه» نامیدند.

با این حال استراوینسکی با پرستش بهار، خود را و «مدرنیسم» خود را گستاخانه به شنوندگان تحمیل کرد. و اینک می بینیم که دیگر بیرون از جرگه‌ی نو پردازان بحسابش می‌آورند!

ایده «استراوینسکی» در پرستش بهار، تضاد و برخورد زندگی و مرگ است. طبیعت در هر بهار تولدی دیگر دارد و همین تولد دیگر، نمایشگر پیروزی زندگی بر مرگ است. «ژان کوکتو» پرستش بهار را به «درد زایمان زمین» شباهت میدهد. زمینی که زندگی نوینی بوجود می‌آورد.

اگر «دینامیسم» و سرزنده‌گی را از «پرستش بهار» بگیریم، چیزی نمی‌ماند. وغم انگیز است که این تحرك، در اجرای «مارتینو»، از میان رفته است. میدانیم که ارکستر ملی رادیو و تلویزیون فرانسه بر نامه‌ی دیگری بارهبری «برونو مادرن» دارد، آنهم با اجرائی از مهمترین آفریده‌ی «مسیان». اینست که برای داوری درباره‌ی آن، تا بر نامه بعدی اش انتظار می‌بریم. «پوبلیک» معهدا استقبال شایان نشان میدهد. شاید بخاطر احترام به مهمانان. و شاید هم برخلاف من و دیگرانی چون من، بر نامه را پسند کرده است. در برابر این استقبال و تقاضای قطعه‌ی اضافی، «مارتینو»، گوشه‌ای از سوئیت «آرلین» ژرژ بیزه را عرضه میکند. شاید زیر کانه دریافته است که «جمع شنوندگان» در ایران چگونه قطعاتی را می‌پسندد.

بهر حال باید پایان خوشی به بن‌نامه داد! ● به حافظیه می‌رویم تا نواهایی از دو گونه سنتور چینی و ایرانی را بگوش گیریم. از بابت سنتور ایرانی دغدغه‌ای در کار نیست؛ زیرا که «فرامرز پایور»، ورزیده‌ترین نوازنده‌ی سرزمین خود را می‌شناسیم. و من بارها درباره نواخته‌های او، قلم زده‌ام. بی‌اغراق، «پایور» در شمار معدود کسانی است که میتوانند مصادیق واقعی «ویرتوئوزیته»ی موسیقی مشرق زمین تلقی شوند. پایور سرشار از «احساس» است. ولی نه احساسی افسار گسیخته، بلکه احساسی با انتظام منطقی و مهارت تکنیکی، و این همه‌ی آن چیزی است که «هنر» والای او را می‌سازد. همکاری مستمر «حسین تهرانی» و «پایور» خود سبب تفاهمی عاطفی و تجربه‌ای مشترک میان آن دوشده است. بدون اینگونه تفاهم و تجربه، ایجاد هم‌نوازی کامل در موسیقی شرقی امکان-



دو نوازندهی برجستهی ایران : فرامرز پایور - حسین تهرانی

پذیر نمیتواند بود .

سنتور نواز چینی ، « چن تای چن » (Chen - tai - chen) ، از « تایوان »
 - (چین ملی) - آمده است . سنتور را آنچنان مینوازند که هنرجوی خردسالی پس
 از ده جلسه تمرین نواختن ، در شگفتی میمانیم که چرا برنامه‌های جشن ، هر چند
 بقیه مقاله در صفحه ۸۹

گزارشی تفسیر گونه از سومین جشن هنر شیراز

بقیه از صفحه ۱۲

کمتر از سال پیش ، از نظر ارزش اینگونه از یکدیگر متفاوت است .
نخستین اصل سازمان دهی هر فستیوال بین المللی ، بدون تردید ایجاد توازن و تعادل ارزشی میان برنامه‌ها است . در فاصله‌ی میان بخش های برنامه ، آزمائشی می‌شنویم که نوازندگان چینی غالباً در «گروه» می‌نوازند و در تک‌نوازی توانائی ندارند . که بهر حال توجهی منطقی برگزینش چنین نوازنده‌ای نمیتواند بود . اگر در چنین تکنواز توانائی در کار نیست ، چه نیازی به زحمت «چن‌تای‌چن» بود که به جشنواره راه پیدا کند و خود در برابر سنتور نواز برجسته‌ی ایرانی شرمسار شود ! واقعاً باید باین نکته اندیشید .

پایور آنچه‌ان مورد استقبال قرار می‌گیرد که با وجود همه‌ی خستگی‌ها ، حاضران باشوق تمام ، قطعه‌ای دیگر از نواخته‌های او را بکوش می‌گیرند .

دوشنبه دهم شهریور

پنج بعد از ظهر به شنیدن رسیتال خانم «ایوون لوریو» (Yvonne Loriod) پیان نواز فرانسوی و همسر «اولیویه مسیان» آفریننده‌ی شهره‌ی معاصر می‌رویم . خوشحالیم که دست کم رسیتال هادروای آزاد بر گزار نمیشود! در بخش اول برنامه ، بارکارول « شوپن » است و «اتود»هایی از «دبوسی» (— برای هشت انگشت — برای اکتاو — برای آرپژ) و بالاخره قطعه‌ی «لاوایس» (Lavapies) از سوئیت «ایبری»ی آلبنیتز (Albeniz) که قطعاتی نیستند که بتوانند معرف «جدی» کار نوازنده‌ای باشند . همچنان مشتاق انتظار می‌بریم تا در بخش دوم ، آفریننده‌های همسر نوازنده ، «اولیویه مسیان» را بشنویم . در این بخش «لوریو» تجلی چشم‌گیری دارد و این نشان میدهد که نزدیکی و مؤانست آفریننده و اجراکننده تا چه حد در موفقیت کار هر دو مؤثر است .

با اعتقاد من بخش دوم رسیتال خانم «لوریو» ، بیش از نخستین بخش ، نمایشگر چیره‌دستی‌های وی میشود . قطعات نوئل ، نگاه فرشتگان ، بوسه‌ی عیسی کودک ، روح شادی ، همه چیز بوسیله‌ی او انجام شده از مجموعه‌ی «بیست نگاه بر عیسی خردسال» (۱۹۴۴) و دو قطعه‌ی ، تراک‌ی خندان ، و مرغ انجیر از مجموعه‌ی «فهرست نامه‌ی پرندگان» (۱۹۵۸) ، محتوای بخش دوم رسیتال را

میسازد. درباره‌ی «مسیان»، در جای دیگری از این گزارش صحبتی خواهیم داشت. در اینجا این نکته را بگوییم که در جشن هنر سال پیشین (۱۳۴۷) ما با این «نگاه»، های مسیان، به یآوری قریحه‌ی درخشان پیا نیست نوجوان فرانسوی، «میشل بروف»، آشنا شده بودیم. باین ترتیب مسیان از سال پیش، جاذبه‌ی خود را در میان «پوبلیک»، جشن هنر تقویت و تشدید کرده است. با اجرای «لوریو»، احساس میکنم که این جاذبه باز هم شدت میگیرد، هر چند که با اعتقاد من، تحرك و شور آفرینی «بروف»، شاید باقتضای نوجوانی‌اش، حال دیگری به «نگاه»ها بخشیده بود. «لوریو» معلم است، و «دقیق» و «حساب شده» می‌نوازد. حال آنکه «بروف»، «نوازنده» بود و «جوان» بود و پر شور و احساس می‌نواخت. «رستال خانم» «لوریو» «رستال» «موقی» است.



« ایوون لوریو »

● شب هنگام است و در «تآتر هوای آزاد» نشسته‌ایم در حال شنیدن برنامه کرده مجلسی چکوسلواکی. که بروایت پر شور و مربوطه، از همگاری «تکنوازان ارکستر فیلامونیک» آن دیار، بوجود آمده است. پر و شور «پالنیچک»، [پیانو] (Palenicek)، «لوبا باریکووا» (Luba Baricova) [آلتو]، و «پاروسلاو کاتل»

(Jaroslav Kachel) [تنور] ، با گروه « تکنوازان » همراهی دارند . نخستین قطعه « کنسرتینو » می است از « یاناچک » (۱۹۲۸ - ۱۹۵۴) برای پیانو و گروه مجلسی . همه میدانیم که « یاناچک » ، پیرو هیچ سبک و سیاق مشخصی نیست . « کنسرتینو » ی وی نیز گاه فرمی نظیر « سوئیت » بخود میگیرد . و نیز همه میدانیم که « یاناچک » ، مفتون و مجذوب طبیعت است . « طبیعت » و « توده » ها ، موتیف های اصلی نغمه پردازی های اویند . و « کنسرتینو » ی وی چیزی نیست جز ستایش طبیعت با همه زیبایی هایش . بی مناسبت نبوده که یاناچک ، ابتدا عنوان « بهار » را برای این اثر خود برگزیده است . « اجرا » ، از همان آغاز خود را « متوسط » نشان میدهد . با وجود این پس از شنیدن قطعات بعدی ، درمی یابیم که « کنسرتینو » بهترین اجرا را در برنامه گروه بدست می آورد ، اجرای « بادی » هارا باز هم کمتر می پسندم تا « زهی » هارا . نوت های « فالشی » نیز در میان است که اگر خوشبین باشم آن را به دمسردی هواتعلیل میکنم ! قطعه دوم را که سونات « اول اکتبر ۱۹۰۵ » نام دارد ، « پالنیچک » به تنهایی می نوازد . یاناچک در این سونات ، تحت تأثیر حوادثی سیاسی بوده است که در آن ایام در میهنش رخ مینموده ؛ بزرگداشت کارگری که در ۱۹۰۵ به کام



« یاروسلاو کاشل »

مرگ فرد میرود. سونات (در می بمل مینور) مشتمل بر دو بخش است که عبارت باشد از «احساس پیش از وقوع» و «مرگ». «آدارژیو»ی نمایشگر این مرگ بحق بخش زیباتر سونات است و سرشار از همدردی و همنوائی.

«پالنیچک»، که گویا رهبری گروه را نیز بر عهده دارد، تنها کسی است که اجرا را از شکست کامل رهائی میدهد. «کاپریچیو برای دست چپ» - برای پیانو و سازهای بادی - قطعه بعدی است. «فلوت» در این قطعه میدرخشد. و مهارت نسبی نوازنده خود را به ثبوت میرساند «خاطرات انسانی گمشده»، آخرین بخش برنامه را تشکیل میدهد.

«خاطرات ...» مشتمل بر ۲۲ قطعه‌ی آوازی است، که بر اساس دفترچه خاطرات یک روستائی آفریده شده است. روستائی، عشق پر حرارت خود را در برابر یک دختر کولی بهمان میکند و بعد گریز خود را از خانه پدری اش. این «خاطرات»، علاوه بر عشق روستائی، فقر توده‌ها را نیز مینمایاند، گل شکوفان گندم / بیشه را عطر آگین میکند / یانیک! میخواستی ببینی که کولی / چگونه دراز میکشد و میخوابد / یک شاخه‌ی کوتاه را می‌شکند / یک تکه سنگ بر میدارد و شاخه را روی آن میکشرد / باخته میگوید: / این هم بستر من / متکای من از سنگ است / ولحاف من تکه‌ای است از آسمان

تعبیرات زیبای شاعرانه نیز در «خاطرات ...» فراوان است، از جمله: من غالباً به درخت زار میروم / برای آنکه شب‌ها، زیر نور ماه / میوه‌های شادیم را گردآوری کنم و یا: دلم میخواهد همه‌ی خروس‌ها را بکشم / تا نتوانند صبح را فراخوانند.

«یانچک»، با آن همه گرایش به طبیعت و آدم‌های ساده، بی‌توجه به سرو صدائی که درباره «اصالت» دفترچه خاطرات بر اه افتاده بود، ترانه‌های ۲۲ گانه خود را بر اساس محتوای آن می‌آفریند. به‌سرای پیانو و دو صدای «تنور» و «متسوسوپرانو». «لوبا باریکووا» صدای شفاف و با تجربه‌ای دارد و طنین خاصی که باروح قطعه سازگارتر است، و بدل می‌نشیند. برخلاف، صدای «کاشل» فاقد گیرائی است. بیشتر بنظر می‌آید که کاشل «وظیفه» دارد که بخواند نه آنکه «شور و تمایل».

بسیار جالب است که جشن هنر برنامه‌ای را به «یانچک»، که شهرت درخورد خود را در ایران نیافته، اختصاص داده است ولی برای من پرسشی باقی میماند: آیا در «فیلارمونیک» چکوسلواکی «تکنوازان» ورزیده‌تری وجود ندارد؟

شهرت بحق ارکستر فیلارمونیک چک ، نمیتواند ضعف های فراوان تکنوازان را که در جشن هنر برنامه دارند ، بپوشاند .

● با آنکه تراکم برنامه ها خستگی آور شده ، ولی نمیتوان از « سیتار » هندی چشم پوشید . ساعت ۱۱ در حافظیه « دبا براتا چادوری » - (Debabrata Chaudhuri) - که وی را مشتاقان صمیمانه تر « دبو » (Debu) می نامند - معرف و نمایشگر سیتار هندی است . در ۱۹۳۵ در بنگال تولد یافته و از سیزده سالگی بروی صحنه رفته است . سیتار را بحق و همانگونه که باید ، عمیقانه و دلنوازانه می نوازد . « هند » ژرف نگر و زیبایی های فلسفی آن را میتوان از لابلای نغمات سیتار « دبو » باز یافت .



« چادوری » ، سیتار نواز هندی

نام دوسیتار نواز . در سرزمین های غربی به شهرت گرائیده است ، « راوی شانکار » و « دبو چادوری » . اولی رفته رفته جذب « بازار » شده است . هر چند که زیبا مینوازد ، ولی تلویزیون ها و رادیوها و محافل کوچک و بزرگ نیمه هنری میتوانند به « آئنده » ی « راوی شانکار » آسیب برسانند . « دبو » هنوز « بازار » ی آنچنان پیدا نکرده . و این خوشبختی او است . در برخی فستیوال های اروپائی و امریکائی شرکت جسته و همیشه استقبال و تحسین شده است . عمق و ظرافت نغمات سیتار « دبو »

لحظاتی خستگی را از یاد میبرد و نیز ملالی را که از ضعف اجرای «تکنوازان»
چک بردل نشسته بود!

سه شنبه یازدهم شهریور:

امروز تراکم برنامه‌ها کمتر است و هیجان ما بیشتر؛ شب در تخت جمشید
شاهد رهبری «مادرنا» خواهیم بود و بهره‌گیر از «و من در انتظار رستاخیز مردگان»
از «مسیان».

«مادرنا» را دورا دور بعنوان آهنگ پرداز نو می‌شناسم. آثاری از او را
شنیده‌ام، ولی رهبری‌اش را شاهد نبوده‌ام. و این هیجان مرا افزون می‌کند؛
آیا چگونه رهبری‌اش؟ «برونو مادرنا» (Bruno Maderna)، در دو کنسرواتور
«وردی» و «سانتا چچیلیا» تحصیل و مطالعه داشته است. استادان «آنتونیو -
گارنیری» (A. Guarnieri) و «هرمان شرشن» (H. Scherschen) بوده‌اند.
از ۱۹۴۶ نامش به جرگه‌ی آهنگ پردازان راه می‌یابد. آثار شهر ترش عبارتند از:
کوارتت برای سازهای زهی، کنسرتو برای پیانو و ارکستر، «آماندا» (Amanda)،
«سرناتا» (Serenata) های شماره ۱ و ۲، واپسرای «هیپریون» (Hyperion) یا
«خسونت». «مادرنا» به موسیقی کلاسیک نیز علاقه‌ای فراوان دارد. از همین روی
بسیاری از قطعات کلاسیک را به شیوه‌ای اختصاصی، برای ارکستر تنظیم نموده است.
یکی از این قطعات را که «موتتی» (Motet) باشد از «جیووانی گابریلی»
(G. Gabrieli) [۱۶۱۲-۱۵۵۵]، در سر آغاز برنانه ارکستر ملی رادیو و تلویزیون
فرانسه با رهبری مادرنا می‌شنویم. «خوب» است ولی تمامی اشتیاق ما را بر آورده
نمیسازد.

نوبت به «موزار» و کنسرتو برای پیانوی او در دو ماژور س٬ ۵۰۳- می‌رسد.
موزار این کنسرتوی دل‌انگیز را پنج سال پیش از مرگ (۱۷۸۶) تقریباً هم‌زمان
با سنفونی شهره‌ی خود بنام «پراگ»، آفریده است. موزار همیشه، سیال و شفاف
است، ولی «زلال» برخی از آثار او تا حد غیر قابل باوری درخشش می‌گیرد.
کنسرتو س٬ ۵۰۳- در جرگه‌ی آن‌ها است. همه صفای طبیعت را در این کنسرتو
متجلی می‌بینیم. سادگی و صداقت موزار آئینه‌ی شفاف‌ی است، که می‌تواند صفا و پاکی
طبیعت زنده را بی‌هیچ خدشه بازگو کند.

در «آلکروماتوزو»، گوش غلغله‌های زلال چشمه‌ای را در خود می‌گیرد،
که از بیخ و خم صخره‌های کوه به پائین می‌غلطد. هیجان دارد، ولی خشن نیست.

شتاب و تندى مىگيرد ، ولى طوفانى و سرکش نميشود . «ظرافت» موزار، حتى در «آلکرو» ها نيز، عامل مسلط است . بکارگيرى متناوب «ماژور» و «مینور» لطافت طبيعى و زيرکانه‌اى به بخش نخستين کنسرتو مى‌بخشد . در «آندانه» ، راه هموار ميشود و جولانگاهى بوجود مى‌آيد براى بافت‌تارهاى احساس‌ظريفانه‌اى که جوهر وجود موزار است . آرام ، ولى شاد ، راه «آندانه» طى ميشود . و زمينه‌اى حاصل مى‌آيد براى شتاب هممه آميز «آلکرتو» که فینال کنسرتو است . وجد و جذبه «آلکرتو» نمايشگر نبوغ آفريننده آنست . چشمه از کوه آغازيده ، اينک پس از گذر از راه‌هاى هموار جلگه‌اى به جنگلى ميرسد که آخرين واسطه ميان او و دريا است . جنگلى پريبچ و خم و رنگارنگ که طراوتش و عطرهاى شادى زائش به «آلکرتو» تزريق شده است . هيچان لحظه بلحظه فراتر ميرود و در اوج غامى خود به کنسرتو پايان ميدهد .

اجراى ارکستر ملي راديو و تلويزيون فرانسه ، در اين دومين برنامه تحسين انگيزاست . امشب نيز باد مى‌وزد و ارکستر دوباره با مشکلات نخستين برنامه خود روياروى ميشود ، ولى اجرا چيز ديگرى است .

«سونوريت»، درخشان و دقت و ظرافت در اجراى موزارستودنى است . در اينجا مى‌اندیشم به «زان مارتينو» ، که باهمه‌ى شهرتش ، در شيراز ، رهبرى «معمولى» جلوه کرد . و مى‌اندیشم به «مادرنا» که آنچنان نفوذ و تسلط بر ارکستر دارد که کوئى اگر کردباده نيز برخيزد ، مهار ارکستر را از کف نخواهد داد . براى پوبليك موسيقى در ايران ، که نقش بسزاي رهبرى را بروشنى و دقت درنيافته ، مقايسه‌ى ميان دو برنامه ارکستر ملي راديو و تلويزيون فرانسه ، يادور رهبرى مختلف ، ثمر بخش و آگاه کننده مى‌تواند بود .

«ايوون لوريو» ، در اجراى موزار ، تکنوازي بيانواست . و من کار او را در اين اجرا ، بهتر و جذاب‌تر يافتم از آنچه در «رسيئال» وى شنیده بودم . شايد اين «به نوازي» را نيز مديون رهبرى «مادرنا» باشيم !

در بخش دوم برنامه ، آنچه را که انتظار مى‌کشيديم فرا ميرسد ؛ «ومن در انتظار رستاخيز مردگان» (Et Expecto Resurrectionem Mortuorum) اثر «اوليوه مسيان» . مسيان را بکمان من ، بايد «شاعر» موسيقى معاصر دانست . شاعرى که بهترين عنصر تفکرش آميزه‌اى است از «مذهب» و «طبيعت» . هما نقدر که شيفته‌ى مفتون مذهبي است ، مفتون «طبيعت» و زيبائى‌هاى آن نيز هست . «مزاميرداد» و روايت‌هاى «انجيل» اندیشه او را زير تأثير مىگيرد و نواها ،

حرکات ، و جهش های پرندگان احساس او را . از تلفیق این دوه نگرش فلسفی «مسیان» شکل میگیرد ، «همه چیز بوسیله ی او انجام میگیرد» (از مجموعه بیست نگاه بر عیسی خردسال - ۱۹۴۴) . در «و من در انتظار رستاخیز مردگان» ، مسیان میکوشد تا بامدگیری از روایات مذهبی ، انسان را در «انتظار» آینده ای خوش بنشاند . «از زرفنای غرقاب» بسوی خداوند فریاد میزند . و از او میطلبد که «صدایش را بگوش گیرد» [مزامیر داود - زممار ۱۳۰ - بند ۱ و ۲] «فریاد از زرفنای مسیان از راه ترکیب رنگ صوتی شش «کر» متجلی میشود . و بعد مسیان نوید میدهد که «مسیح مردگان را جان دوباره میبخشد، دیگر نمی میرد ، دیگر مرگ نیست . فرمانروائی هم او را است» [سن پل - نامه به رومی ها، فصل ۶ ، بند ۹] شدت ملودی روی بگوشش میرود . در این بخش مسیان از رنگ موسیقی هند مایه میگیرد بازنگها ، ترومپت ، و در آخر قطعه با «کلارینت» و «کرآنکله» .

بشارت «مسیان» همچنان ادامه دارد . میکوشد که انسان ها را - «مردگان» را - با «امید» دعوا کند ، «ساعتی فرا میرسد که مردگان صدای فرزند خدایا خواهند شنید» [انجیل بر روایت یوحنا (سن ژان) ، فصل ۵ ، بند ۲۵] تمثیلی است که ایفای آن در ابتدا بر عهده سازهای چوبی است و پس از آن بر عهده زنگها و «کرشاندو» و «کرشاندو» های پرطنین «گنگ» (Gong) ها . نوای «گنگ» آنچنان پرتأثیر و تکان دهنده است که «مردگان» را نیز برمیخیزاند . همه باید برخیزند زیرا که «رستاخیزی» در کار است ، «آنان سر از گور برخوانند داشت ، با نامی تازه ، در میان تجلیل شادمانه ی ستارگان و فریاد تحسین فرزندان آسمان» . [انجیل بر روایت یوحنا ، اولین نامه به کورنتی ها ، فصل ۱۵ ، بند ۳۴ - وحی یوحنا ، فصل ۲ ، بند ۱۷ - کتاب ایوب ، فصل ۳۸ ، بند ۷] «تجلیل شادمانه ی ستارگان» را ضربه های شدید و ملایم «گنگ» ، نوای روستائی زنگها و نغمه آرام ترومپت تمثیل میکنند ، و پس از آن همه چیز در تجلیل از انسان ها ، از «جان یافتگان» بکار گرفته میشود . زیرا که مسیان به «انسان» وعظمت او ایمان دارد ، «و من صدای جمع عظیمی را شنیده ام» [وحی یوحنا ، فصل ۱۹ ، بند ۶] «جمع عظیمی» که سر از گور برداشته اند و باید «انتظار رستاخیز» را بر آورده سازند . ارکستر در این بخش آخرین از همه امکانات صدائی خود برای القای امید ، ایمان و بشارت مسیان به جمع شنوندگان بهره برداری میکند . و اثر در فضائی پراز هیجان و اشتیاق پایان میآید .

برای بیان رهبری «مادرنا» همین بس که بدانیم، مسیان خود میگوید
«اجرای ممتاز» ی بود.

«ومن در رستاخیز مردگانم» بیایان میآید. ولی پوبلیک هم چنان در حال
جذبه است. بنظر من «مادرنا» کمی بی‌ذوقی نشان میدهد که پس از اثر مسیان، به
«بازی» (Jeux) های «دبوسی» دست می‌یازد. هنگام بازگشت از تخت جمشید
«دبوسی»، - تأثیرشکرف «مسیان» را در ما، تضعیف کرده است.

«مادرنا» با اجرای امشب، برجاذبه‌ی «جشن هنر» میافزاید و بی‌تردید
یادش چون یاد لحظات خوش «رستاخیز» مسیان در خاطرها پایدار خواهد بود.

چهارشنبه ۱۲ شهریور

بروشور را نگاه میکنم: برنامه امروز از آن هنرمندان چکسلواکی،
برزیلی و نیز «ماکس روچ» طبال، ویابروایت از هوا دارانش، «بزرگترین طبال
زمان» است.

چک ها، رستیال آوازی را برگزار میکنند که در آن وراسو کوپووا (Vera
Soukupova) یاروسلاو کاشل (Jaroslav Kachel) خوانندگان آلتو و تنور
و نیز ژوزف پالنیچک (J. Palenicek) همراهی کننده‌ی بیانو شرکت دارند.
«تنور» را قبلاً در برنامه‌ی اختصاصی «پاناچک» - در «دفترچه خاطرات انسانی
گمشده» - شنیده‌ایم. خواننده‌ی متوسطی است که صدایش فاقد رنگ و جذبه‌ی
کافی است.

«سوکوپووا»، با آنکه زیاد جوان نمی‌نماید، آلتوی شیرین و نیرومندی
است. نخستین بخش برنامه به «آنتونین دورزاک» اختصاص دارد. «آوازهای
کولی»، «اپوس ۵۵»، و آوازهای انجیلی اپوس ۹۹ محتوای این بخش است که
اولی را «کاشل» اجرا میکند و دومی را «سوکوپووا». تنها میتوان گفت که تعداد
آوازهای انجیلی انتخابی زیاد است و پوبلیک را به‌خستگی دچار میسازد.
بخش دوم برنامه را آوازهایی در یک صفحه، آوازهایی در دو صفحه، و
«شیالیچک نو»، از آثار بوهوسلاو مارتینو (Bohuslav Martinu) و «اشعار
بومی مواروی و هوخوالدی»، اثر «پاناچک» میسازد. برنامه رسیال هنرمندان
چک، باهمه‌ی ضعفها، پوبلیک را با آثاری آشنا میکند که به ندرت در ایران اجرا
میشود.

● خود را با اشتیاق آماده میکنیم تا از موسیقی «اصیل» برزیل بهره‌ور
شویم. بهنگام اجرای برنامه برزیلی‌ها، ولی آنچنان سر میخوریم که ناگفتنی است.

از همان آغاز، از همان دم که پیش از اجرا چشممان به جامه‌هایشان می‌افتد، که تقریباً جامه‌ای مشترك و بین‌المللی برای اعضای این گروه‌ها است، میزان «اصالت» برنامه دستگیر می‌شود. محتوای برنامه مطلقاً «کاباره»‌ای است از آن نوع که در جشن هنر پیشین نمونه‌های فراوان داشت و خوشبختانه در جشن امسال، تا امشب با آن رویاروی نشده‌ایم!

میان‌دیشم که شاید این «برنامه» از چشم نظارت‌گردانندگان بدور مانده است. قطعات «تصنیف شده»ی اجرائی، از قبیل آن‌گونه قطعاتی است که روز و شب از فرستنده‌های گونه‌گون رادیویی برای تفریح و وقت‌کشی شنوندگان پخش می‌شود. و روشن است که چنین برنامه‌ای نباید در سطح يك فستیوال بین‌المللی عرضه شود.

چند قطعه‌ای رامی‌شنوم و بعد ترجیح می‌دهم که عطای برزیلی‌ها را به لقایشان ببخشم. برنامه ارزش آن را ندارد که خستگی خود را تشدید کنم. ● ساعت ده شب نوبت به «ماکس روچ» (M. Roach) و گروهش می‌رسد. فارغ از پیشداوری‌ها گفت باید که ماکس روچ، «طبل نوازی معمولی» است



«ماکس روچ» و گروهش

و اعضای گروهش نیز خود را نوازندگان «عادی» ساکسوفون، ترومپت و کنترباس
 می‌نامند. کارشان بداهه نوازی است در قلمرو جاز مدرن. برخی از ملودی‌ها زیبا
 است، تکنیک نوازندگان در برخی لحظات چشم‌گیر است، مع هذا رنگی از سنت‌های
 کاباره‌ای بر مجموعه‌ی برنامه‌ی گروه سایه‌گستر میشود. «ای لینکن»، زن «ماکس»
 قطعاتی را به‌مراه گروه می‌خواند. کار او نیز با کار گروه همسان است. هر چند که
 «ماکس» اعتقاد دارد که «ای»، از بزرگترین خوانندگان جاز معاصر است!
 با وجود خوانندگانی چون «الافیتز جرالده» و «ماهالی جاکسون» و دیگران بی‌تردید
 این اعتقاد را نباید «جدی» تلقی کرد.



«ای لینکن» زمان صلح علوم انسانی

گروه ماکس روح در مجموع برنامه‌ای معمولی ارائه می‌کند. برخی جنبه‌های
 کاباره‌ای بیش از هر چیز ارزش نسبی برنامه را کاهش می‌دهد. می‌اندیشم که شاید
 بتوان روز دوازده شهریور را کم بهره‌ترین روز جشن بحساب آورد. باشد که در
 روزهای بعد جبرانی در کار باشد.

پنجشنبه ۱۳ شهریور

صبح در تالار دانشکده مهندسی، میز گردی با شرکت «ماکس روح»، «کیپر»

که گویا محقق امریکائی موسیقی ضربی و آشنای باجاز است ، ورامایانا ، موسیقی شناس هندی تشکیل میشود . مقدمه‌ای از جانب هر سه بیان میشود و زمانی بیشتر به پاسخ به پرسش‌های حاضران در جلسه ، و بیشتر از جانب «ماکس» اختصاص می‌یابد .

● «گاملان بالی» ، ساعت هشت و نیم بعد از ظهر در تئاتر هوای آزاد دوهمین برنامه خود را برگزار میکند . یادداشت‌های مرا در باب این گروه ، در صفحات پیشین خوانده‌اید . بکوتاهی تکرار کنم که گاملان بالی سهم بسزائی از ارزش و اعتبار جشن هنر سال جاری را بخود اختصاص میدهد . در این دومین برنامه ، نخست قطعات ، «گامبانگ کانگین – Gambang Kangin – (روشنائی سپیده دم) ، «تاری تنوم» – Tari Tenum – (رقص بافنده) ، «باجرا مورتی» – Bajra Murti – (تدریجی و ناگهانی) و «تاری باریس» – Tari Baris – (رقص جنگجو) با اجرا در می‌آید با همان نظرافت و درخشندگی که در اولین برنامه گاملان محسوس افتاد . و اما بخش دوم برنامه با اجرای گوشه‌هایی از «رامایانا» ، داستان حماسی بزرگ هند اختصاص می‌یابد . [در همین شماره مقالی فراهم آمده است درباره‌ی برنامه‌ی گاملان بالی بکوشش ابرج زهری] .

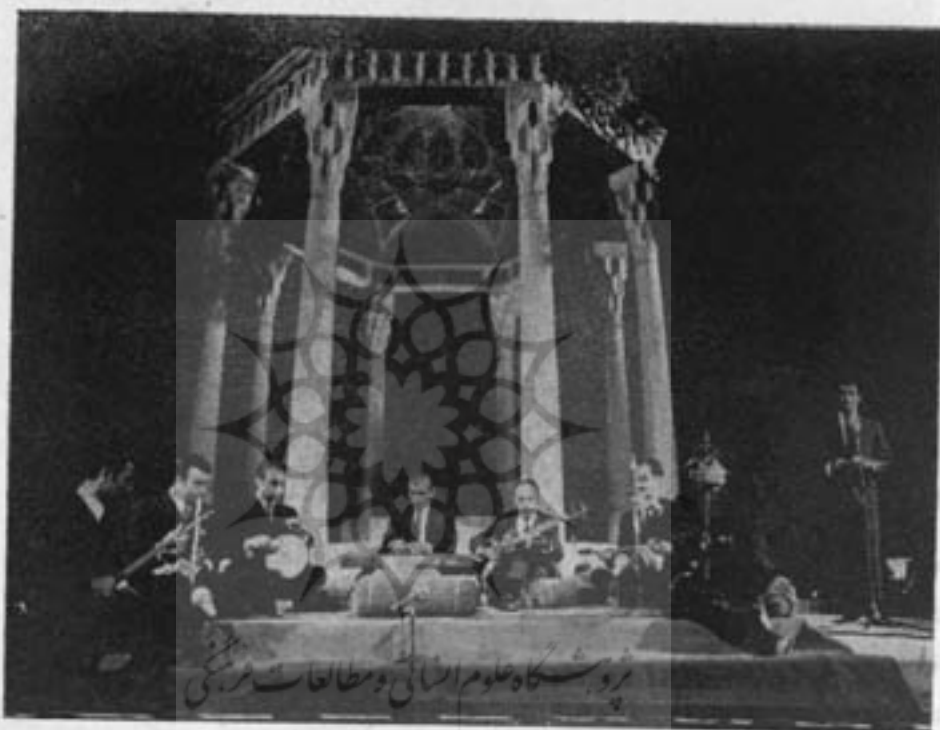
● پایان شب ، آغاز «موسیقی ایرانی» است در حافظیه ، با همان پیه‌سوزها و متکاها ، که ایجاد فضائی شعرانه را بر عهده دارند ، و همان نیمکت‌های ناراحت و نا مناسب که برخستگی‌های ناشی از انبوهی برنامه‌ها می‌افزاید .

بخش اول برنامه عود و آواز «عبدالوهاب شهیدی» را در بردارد . شهیدی نوائی دلنشین ، پخته و عارفانه دارد . گام «گوشه»‌های دل‌انگیز مهجوری را بخواندن می‌گیرد که این خود بر تازگی آوازش می‌افزاید .

فضا از اندوه عارفانه‌ی موسیقی میهنی سرشار میشود . و این دست نوازشی است بر اعصاب خسته حاضران . تازگی و بداعت در نواخوانی شهیدی ملال ناشی از درازی آواز را بی‌تأثیر می‌سازد . شهیدی بدون تردید از خوانندگان پرقریحه و برجسته موسیقی ایران است .

اجرای بخش دوم برنامه را ارکستر موسیقی ایرانی تلویزیون ملی ایران عهده‌دار است . حسین قوامی (فاخته‌ای) آوازخوان گروه است و نوازندگان عبارتند از فرهنگ شریف و لطف‌الله مجد (تار) ، اصغر بهاری (کمانچه) ، جمشید شعرانی (تعمیک) ، حسن ناهید (نی) و عباس زندی (سنتور) . کار ارکستر

بدبختی سال گذشته مرا نسبت به خود صحنه میگذارد. هم‌نوازی مطلقاً میان اعضای گروه وجود ندارد. انتقال همراهی آواز از این سازبان ساز، نه از پیش تعیین شده است و نه بهنگام اجرا خود بخود (Spontané) انجام میگیرد. آندونزی‌ها نیز بداهه نوازند و همه چیز را بهنگام اجرا «خلق» میکنند، ولی «هم‌نوازی» - در معنای علمی کلام - چون مفصل همه بندها، قطعات و انتقال قطعات را به سازهای مختلف «کاملان» بیکدیگر پیوند میزنند. ولی در گروه‌های ایرانی با آنکه غالباً بهنگام اجرا «آفرینشی» مطرح نیست و تمرین‌های دراز مدت، طلایه‌دار اجرا است، هم‌نوازی همان چیزی است که نبودش احساس میشود.



گروه سازهای ملی و آفرینشی به کلوژ پاریس - ملی ایران

در گروه موسیقی ایرانی امشب، نوازنده‌ای که گویا نقش رهبری مخفی را بعهده دارد، با سران‌تقال همراهی را با سازهای مختلف اشاره میدهد. و غالباً نیز دستورش تبعیت نمیشود و در اینجا در اشارات سر کلافکی رهبر را نیز میتوان احساس کرد! من با آنکه از جایگاه گروه دور افتاده‌ام اشارات را می‌بینم و از کلافه شدن رهبر، خود نیز کلافه میشوم!

در میان تکنوازاها فرهنگ شریف ، چون سال گذشته ، نواخته‌هایی زیبا و دل‌انگیز دارد . نواخته‌های بهاری با آنکه استاد کمانچه‌اش شناخته‌اند ، برای من کم به‌اجلوه میکند . صدالبته نظر من حجت نیست .
قوامی نیز از استادان موسیقی ایران است . بخصوص تکنیک تحریر و غلت‌های صدائی او جلب نظر میکند . شاید او نیز از کار ارکستر همراهی‌کننده نگران و ناراضی است .

تصنیف خوان‌گروه که «سوگل» نام گرفته است ، همان «پروین روزبانفر» سال پیشین است . بدیهی است که تغییر نام ، هیچگونه تغییری را در مایه صدا ، تکنیک و استعداد او سبب نشده است !

«سوگل» ، بر سردی و بی‌رمقی بخش دوم موسیقی ایرانی امشب می‌افزاید . تصنیف «شب مهتاب» از «شیدا» ، که خود بسبب تکرار در اجرا کهنه و بی‌جذبه شده است ، در اجرای سرد امشب عمر گیرائی‌اش بسر می‌آید !
هر لحظه افزون‌تر در این اندیشه فرو می‌روم که بالاخره باید فکری بحال موسیقی ملی کرد .

جمعه ۱۴ شهریور

امروز صبح و بعد از ظهر سینما داریم و دو برنامه مختلف موسیقی که از ساعت ۱۷ می‌آغازند . نخستین برنامه به‌رستال پیانوی «مارتا آرگریش» Martha Argerich ، هنرمند مشهور آرژانتینی تخصیص یافته است . آرگریش در اروپا و امریکا ، شهره است و ناقدان غالباً ستاینده هنراویند . رستال آرگریش با سوئیت درلامینور (سوئیت شماره ۲ از مجموعه سوئیت‌های انگلیسی) اثر «باخ» می‌آغازد . از نخستین میزان‌ها ، آرگریش حقایق شهرت و محبوبیت خود را با ثبات میرساند . سهل ، راحت و بی‌دغدغه مینوازد . گویی هیچگونه دشواری در کار نواختن ، نواختن هرچه که باشد ، نمی‌یابد . اعتماد بنفس او عالی و کم نظیر است . معهذ این بدان معنا نیست که نواختن او از دقت‌های تکنیکی بدور افتاده است . همه هنر آرگریش در همین نکته نهفته است که «راحت و دقیق» می‌نوازد ، «غنی و زیبا» می‌نوازد .

سوئیت‌های شش‌گانه انگلیسی ، نمایشگر قدرت تخیل آفریننده‌ی آن است . باخ این سوئیت‌ها را در ابتدا برای «کلاوسن»‌های آن زمانی آفریده است . قطعه‌ی اجرایی بعدی از «شومان» انتخاب شده است ؛ «سونات شماره ۲ در سل مینور اپوس

۲۲. سونات شماره ۲ در زمره ی آن گروه از کارهای شومان است که در زمان آفرینش ، فرم های بدیعی را ارائه میدادند. اجرای هرچه پرشتاب تر این سونات که دشواری های تکنیکی فراوانی را نیز پیش روی نوازنده قرار میدهد، بر جذابیت و گیرائی آن میافزاید . مارتا آرگریش ، بحق بهترین اجرا را ارائه میدهد . پرشتاب می نوازد و در عین حال همه ی ریزه کاری ها و ظرافت های نهفته در اثر را بخوبی نمایشگر میشود .



« مارتا آرگریش »

پس از آن تراکت نوبت به قطعاتی از «دبوسی» (سه استامپ، «پاگودا» - شبی در گرانادا - باغ زیر باران -) و «شوین» (سونات درسی مینور اپوس ۵۸) میرسد. سه قطعه توصیفی دبوسی زیباست بی آنکه زرفائی داشته باشد. آرگریش با اجرای خوب دبوسی، نشان داد که زبردستی اش در قلمرو سبک بخصوصی محصور نیست و تکنیک برجسته همه جانبه ای دارد. سونات شوین حسن ختami است بر - رسیتال آرگریش. شوین با آنکه آئین های نگارش سونات را، در این اثر خود پتمامی رعایت نکرده، ولی منطقی درونی انتظام اثر را تضمین میکند. و این منطق درونی و وحدت ارگانیک ناشی از آن، یادآور آثار آفریننده ی سترگ، پتهوون میشود. آرگریش در ایران نیز توفیقی بزرگ بدست می آورد و توفیق او بخشی از موفقیت های سال جاری جشن هنر را تأمین میکند.

● و باز «ماکس روچ» و گروهش، در اواخر شب، برنامه دارند. گردانندگان جشن هنر، با توجه به این پیش بینی که هنر «ماکس» با استقبال شدیدی رویاروی خواهد شد، برای وی از پیش دو برنامه منظور کرده اند. با آنکه پیش بینی - شان نادرست نبوده است، معیناً این امر، ارزش هنری ماکس و گروهش را از آنچه که گفتم بالاتر نمیرد. استقبال الزاماً دلیل بر ارزش استقبال شونده نیست. «ای لینکلن» نیز در برنامه شرکت دارد.

شنبه ۱۵ شهریور

خستگی ناشی از انبوهی برنامه ها، رفته رفته یادداشت های مرا نیز زیر تأثیر میگیرد. تمایل به درازگویی در نویسنده کاسته میشود و یادداشت ها شکلی فشرده تر بخود میگیرند. وجه بسا که برنامه ای از قلم بیفتد. که اگر چنین شده باشد و یا چنین شود، تنها واکنش نویسنده، یوزش خواهی است...

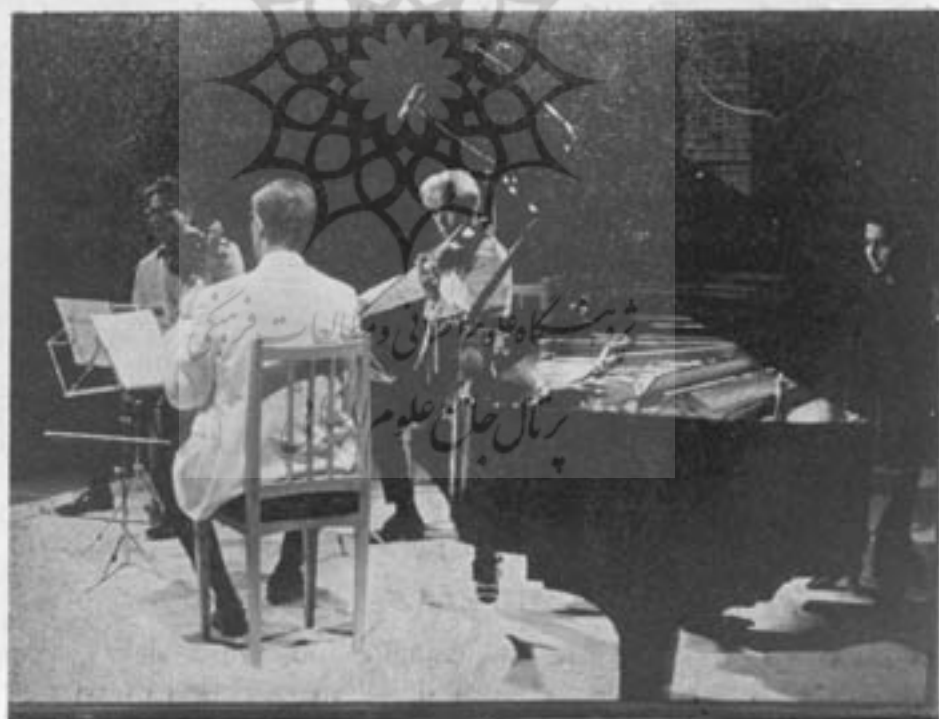
● امروز ساعت پنج بعد از ظهر به تالار دانشکده راهی میشویم برای شنیدن برنامه ی «گروه ملوس لندن» - Melos Ensemble of London - گروهی است مرکب از پنج نوازنده (کلارینت، دوویولن، ویولا، ویولن سل) و یک پیانو نواز همراهی کننده. بخش اول برنامه «کننت درمی بمل مازور اپوس ۴۴» است به همراهی پیانو از «شومان» و «چهار قطعه برای کلارینت و پیانو اپوس ۵» از «آلبان برگ». گروه ملوس، پس از یازده سال که از تاریخ تأسیسش میگذرد، اینک یکی از برجسته ترین گروه های مجلسی انگلستان است. برخی از اعضای گروه، گاه بگاہ با ارکسترهای معروف جهان همکاری دارند و تکنوازی میکنند.

اجرای «شومان» نشان دهنده‌ی قدرت و روح هم‌نوازی گروه است. شومان «کننت» اپوس ۴۴، خود را بمناسبت بیست و سومین سالگرد «کلارا ویک» معشوقه‌ی هنرمند خود آفریده و بدینگونه یکی از برجسته‌ترین آثار مجلسی خود را بوجود آورده است. شومان همه‌ی شور و احساس رومانسیک خود را به این «کننت» تزریق کرده و از این طریق هیجانات عاشقانه‌ی خود را در برابر کلارا نمایشگر شده است.

«قطعاتی برای کلاریت و پیانو» اثر «آلبان برگ» را «ژرواز دوپیر» — Gervase de Peyer — نوازنده‌ی کلاریت که گویا سرپرست گروه نواز هست، با قدرتی شگرف و خیره‌کننده به پایان می‌برد. من تاکنون میان نوازندگان سازهای بادی، چنین زبردستی تکنیکی و چنین قدرت بیانی را کمتر با تمام «ژرواز دوپیر» نوازنده‌ای کمیاب است.

در بخش دوم برنامه‌ی گروه ملوس «کوآرتت برای پایان زمان» اثر شهره‌ی «اولیویه مسیان» با اجرا درمی‌آید. باز نوبت به مسیان می‌رسد و همان شیفتگی‌های عاشقانه‌ی مذهبی و همان دستاویزهای بیانی انجیلی.

مسیان این کوآرتت را به‌نگام اسارتش در یکی از اردوگاه‌های آلمان



«ملوس لندن»

نازی، در سال ۱۹۴۵ آفریده است. بد نیست که دستاویز انجیلی مسیان را، که حتی در زمان اسارت متأثرش ساخته است، بشناسیم:

«فرشته پر قدرتی را دیدم که از آسمان فرود می‌آید. ابری به تن و رنگین
«کمانی بسر دارد. چهره‌اش چون خورشید است و ساق هایش چون
«ستون‌هایی از آتش. پای راست بر دریا نهاد و پای چپ بر خاک. دست
«بسوی آسمان بر کرد. و آئی را که تا ابد زنده است، سوگند داد که
«از این پس زمانی نخواهد بود. بلکه در روز بر آمدن خروش از
«کر نای مرشده‌ی هفتم، راز خدا با آخر خواهد رسید.»
(مکاشفهی یوحنا، باب دهم - آیات ۱ تا ۷)

«کوارتت پایان زمان»، نخستین اجرای خود را در یازدهم ژانویه‌ی
۱۹۴۱ در یکی از اردوگاه‌های سربازان و افسران اسیر در منطقه‌ی گورلیتز
(Gorlitz) پیدا میکند. مسیان خود میگوید: «مسی هزار اسیر بودیم بیشتر
فرانسوی و تک و توکی لهستانی و بلژیکی.... برنامه بوسیله چهارنوازنده اجرا
شد که سازهایشان شکسته بود. ویولن سل، بیشتر از سه سیم نداشت. شستی‌های
پیانوی من چون پائین میرفت دیگر به جای خود باز نمیگشت!..... لباس‌های
مندرسی بتن داشتیم و کفش‌هایی چوبی بپا. شنوندگان ما آدم‌های گونه‌گون، کارگر،
کشیش، پزشک، دهقان، خرده بورژوا و نظامیان حرفه‌ای بودند...»

در چنین فضائی است که کوارتت پایان زمان با آنهمه زیبایی عرفانی‌اش اجرا
میشود. چگونه ممکن است چنین اثری، بهنگام اسارت دردانگیز در اردوگاه
های نازی پرداخته شود؟ از خود مسیان می‌شنویم که: «.. هنگام اسارت، فقدان
خوراک، رویاهای رنگینی را در من بر میانگیخت. رنگین‌کمان فرشتگان و
چرخش‌های شکفت رنگ‌ها را میدیدم، اما انتخاب فرشته‌ای که پایان زمان را
بشارت میدهد، انگیزه‌هایی بس مهم‌تر دارد. من همیشه باریتم سروکار داشته‌ام.
و ریتم فی‌حد ذاته چیزی نیست جز تقسیم و تغییر زمان. و بررسی تغییر و تقسیم
چیزی نیست جز بررسی زمان. زمان هزار گونه تقسیم پذیر است که بلافصل‌ترین
آن‌ها تبدیل دائمی آینده است به گذشته. و در ابدیت اینگونه چیزها در کار نخواهد
بود..... من این مسائل را در کوارتت برای پایان زمان مطرح کرده‌ام.»

کوارتت پایان زمان، از هشت بخش تشکیل میشود. زیرا که عدد هشت
میتواند نمایانگر، مرحله‌ی پس از ابدیت باشد. در شش روز، آفرینش پایان
میکبرد، روز هفتم، روز ملکوتی ابدیت است و هشتمین، روز راهگشائی ابدیت

است به روشنائی زوال ناپذیر و صلح وصفای خلل ناپذیر . هشت بخش کوارتت ، عبارتست از: نیایش بلورین- نواخوانی برای فرشته‌ای که پایان زمان را بشارت میدهد - مفاک مرغان - انترمد (Intermede) - ستایش ابدیت مسیح - رقص قهر و غضب برای هفت کرنا (ترومپت) - انبوه رنگین کمان ها - ستایش ابدیت مسیح .

برای بررسی آفرینش های مسیان ، بی تردید گزارش حاضر جای مناسبی نیست . همینقدر میتوان گفت که مسیان از بسیاری جهات ، تک چهره‌ی موسیقی قرن ما است . جشن هنر با دعوت از او و نیز با انتخاب آثار برجسته‌ای از او برای اجرای در شهر از ، موقعیتی نیکو برای آشنائی بیشتر با این موسیقی دان ممتاز فراهم آورده است .

گروه ملوس ، با اجرای بسیار درخشان مسیان ، هم قدر او را نگاه میدارد و هم بر ارج خود میافزاید . و نشان میدهد که قدرت اجرایش همه جانبه است و شهرتش بی دلیل نیست .

● نخستین ساعات شب نوبت به رقص کاتاک و نیز موسیقی ضربی هند میرسد.



رقاصه هندی در صحنه‌ای از «کاتاک»

در آغاز بر وشور پلی کبی شده‌ای بدست ما میدهند که نخستین نوشته‌ی نامفهوم و درهم و برهم جشن هنر امسال است. یک مشت اسامی و اصطلاحات هندی است بی آنکه مفاهیم آن قبلاً روشن شده باشد، به‌مراه انشائی درهم و منقووط که نویسنده نمی‌داند این پلی کبی چگونه راهنمایی می‌تواند بود. بگذریم... برای دیدار از رقص کاتاک شوقی داشتیم که اینک به‌نکام اجراء در تئاتر هوای آزاد، از دست رفته‌است! رقصه‌ای است معمولی با همان زنگ‌های بیا، که بی‌اختیار فیلمه‌های پر بازار هندی را بیاد می‌آورد.



«وینا» و سازهای ضربی هند

غزل شهره‌ی حافظ، (زلف آشفته و خوی کرده...) بمناسبت یا بی‌مناسبت، سر آغاز رقص است و میان دورهای مختلف رقص ابیاتی از آن با لهجه‌های بیگانه خوانده می‌شود. غزل جذابی است، ولی هرگز نمی‌تواند ابتدال رقص رقصه را از نظرها بپوشاند. نکته‌ی جالب آنکه، تعدادی از پیه‌سوزهای حافظیه مأموریت یافته‌اند که فضا را شاعرانه سازند ولی نورافکن‌های «تئاتر» نیز در کار است و پیه‌سوزها در برابرشان حکم شعله‌های کبریتی را در برابر خورشید دارند!

بخش دوم برنامه به موسیقی ضربی هند اختصاص دارد. نوازندگان سازهای

ضربی که عبارت باشد « مرید نکام » (Mridangam) ، « گتم » (Ghatam) و « تامبور » (Tamboora) و نوازندگان « کانجیرا » (Kanjeera) سزهی - و « وینا » (Veena) - مضربی - در برنامه شرکت دارند . گروه ضربی مزبور با جذبه‌ی سترگ ریتم هایش، همه ملال و واژدگی ناشی از رقص کاتاگ - ارائه شده در شیراز - را از میان می برد .

تنوع و تحرك نهفته در ریتم‌ها، میتواند پاسخ خوبی باشد به کسانی که موسیقی شرقی را از حرکت و یو یوایی بیگانه میدانند . فضا یکپارچه ریتم میشود . ریتم‌هایی زیبا، درخشان و گاه بگام پیچیده، اما آنچه امتیاز واقعی گروه موسیقی هندو حساب میتوان آمد، آنستکه اینان با ابتدائی‌ترین وسایل - فی‌المثل با « گتم » - سازی است شبیه به خمراهی کوچک و یا شاید گلدانی بزرگ - بیشترین و غنی‌ترین تأثیر ریتمیک را بوجود می‌آورند . گتم، پدال خفه کننده ندارد ، ولی نوازنده با نزدیک و دور کردن دهانه کوچک آن به رویه‌ی شکم خود این نبود را جبران میکند ، با مهارتی که تنها زائیده تجربه او است .

میان پانزده تا بیست دقیقه، بی‌هیچ خستگی گوش به ریتم‌های سرزنده ، گویا



ستور هندی همراه با « طبله »

و برتحرک موسیقی هند میسپاریم . در حالیکه خاطره بد رقص کاتاک را از ذهن زدوده ایم. [در باب رقص کاتاک واقعی واصل و مبدأ آن در همین شماره رجوع کنید به مقاله ارج زهری]

● اواخر شب، بازحافظیه است و برنامه تکنوازی سنتور بوسیله هنرمندان رومانی و... که نویسنده، آنچنان خسته است و نیز آنچنان در جذب ریتیم های هندی و نغمه های دلنواز «وینا» و «کانجیرا»، که از فیض گیری از آخرین برنامه امروز چشم میپوشد .

یکشنبه ۱۶ شهریور

پیش از ظهر امروز در تالار دانشکده مهندسی بیای صحبت «کلود ساموئل» فرانسوی، مفسر موسیقی مدرن و اولترامدرن می نشینیم . جوانی است خوش بیان، آگاه و بهر حال در کار خود ورزیده .

موضوع مورد بحث، موسیقی «تصنعی» - La Musique Artificielle - است و انواع آن . قطعات گونه گونی از موسیقی تصنعی نیز از طریق نواری پخش میشود . قطعاتی است از «پی بر شفر» (P. Schaeffer) ، «لوجیا نو بریو» (L. Berio) ، «برونو مادرن» (B. Maderna) ، «کارل هاینتس اشتوکهاوزن» (K. H. - Stockhausen) و دیگران . برنامه ای است مفید و بهر حال ثمره اش - که آگاهی پیشاپیش از موسیقی مدرن باشد - از شنیدن نا آگاهانه ی آن بیشتر !

● ساعت ۱۷ در تالار دانشگاه رستال پیانوی «کاترین کولار» (C. Collard) برپا است . «زار زاری» ، (G. Jarry) ، و بولن نواز نیز در برنامه شرکت دارد . «کولار» پیانیست جوان و زبیر دستی است تا بدان حد که من نمیدانم از «آرگریش» برترش بشمارم یا نه ! نظر «اولیویه مسیان» در باره ی «کولار» میتواند پشتوانه ی معتبری باشد برای ارزیابی ما ، «... در ششمین فستیوال بین المللی موسیقی جدید در «رویان» ، و در مسابقه ی پیانوی آن، از همان نخستین لحظات نام کولار بر سر زبان صاحب نظران بود زیبایی لحن ، دقت و سخت گیری در نواختن و تسلط بر ریتیم که از مشخصات تکنیک «کولار» است هیت داوران را به شگفتی واداشت و هنگامیکه وی بعنوان نخستین برنده ی مسابقه معرفی شد ، احساسات حاضران بی نظیر بود . از این راه آنان نیز نظر داوران را تأیید میکردند نواختن برای «کولار» نوعی خوشبختی است . پیانو عشق او است و موسیقی را با تمام قلب میستاید و این خصوصیات نادری است که تنها هنرمندان واقعی از آن برخوردارند نه تنها «مسیان» ، بلکه تاکنون بسیاری از نافعان

معتبر موسیقی «کولار» را ستوده‌اند. «زاری» نیز یکی از ویولن نوازان خوب فرانسه است و پرونده‌ی هنری او از تمجیدها و ستایش‌ها آکنده. برنامه‌ی رسییتال عبارت است از سونات شماره ۳۱ در لا بمل اپوس ۱۱۰ برای پیانو از بتهوون، سه قطعه برای پیانو اپوس ۱۱ اثر شوپنرگ - سونات شماره‌ی يك اپوس ۸۰ برای ویولن و پیانو اثر پروکوفیف و یکی دو اثر دیگر. رسییتال «کولار» با همکاری «زاری» را نیز باید از برنامه‌های بسیار خوب جشن هنر سال ۱۳۴۸ بحساب آورد.



«کاترین کولار» و «ژرار زاری»

● شب هنگام در تئاتر هوای آزاد «موسیقی ضربی ایران» در کاراست با هنرنمایی حسین تهرانی و جمشید شهبازی و با شرکت گروه ضربی نقاره‌خانه‌ی تهران و گروه ورزشی بانک ملی ایران. قصد از شرکت این گروه آخری گویا نمایاندن ضرب‌های زورخانه‌ای بوده است، که در عمل بیشتر به مقاداری عملیات ورزشی نظیر شنا، میل و کباده‌گیری تبدیل میشود. ضرب تحت الشعاع حرکات حضرات ورزشکار است! بدینگونه فستیوال هنری شیراز، امشب رنگ و ورزشی بخود میگیرد! نمایش‌ریتم‌های نقاره‌خانه نیز در اصل کار بکروپسندیده‌ای است، بشرط آنکه مدت اجرا مشخص و مناسب باشد و یکنواختی ریتم‌ها سبب ملال‌شنوندگان نشود.



گروه ضربی تقاره‌خانه

درباره‌ی حسین تهرانی من همواره نظر روشن و قاطعی داشته‌ام ؛ یکی از برجسته‌ترین هنرمندان ریتم پرداز ایرانی است که بخوبی میتوان او را در سطح بین‌المللی معرفی کرد . افسوس داریم که چرا در برنامه «موسیقی ضربی ایران» ، فی‌المثل بجای بخش مضحك ورزشی، گروه ضرب حسین تهرانی را شرکت نداده‌اند. شنیده‌ام که کار او را در من در آورده ، تشخیص داده‌اند و غیر قابل انطباق با سنت ، که نظر خطائی است . اگر من در آورده‌ی ، در تراوی یا ، ابتکاری ، بکار برده میشود که این حسن است نه عیب . و اگر بمعنای مصطلح منفی‌اش می‌آید ، که من نمیدانم چگونه ، من در آورده‌ی ، ترین قطعات اولترا مدرن اروپائی را - که با هیچ سنر موسیقی آن دیار نیز سازگاری ندارد ، در برنامه جشن هنرچائی هست ، ولی گروه حسین تهرانی مطرود میماند . بگذرید .

● آخر شب در حافظیه باز نوبت به نمایش سنتور کشورهای مختلف میرسد که نویسنده از بهره‌گیری از آن محروم میمانم .

دو شنبه ۱۷ شهریور .

ساعت پنج بعد از ظهر امروز گروه ملوس لندن - که ذکرش پیش از این

رفت - برنامه‌ی دوم خود را در تالار دانشگاه برگزار میکند. برنامه دوم گروه
مشمول است بر: «کننت برای کلارینت و کوارتت زهی، در لاماژور، ۵۸۱» از موزار،
«داستان سر باز» اثر شهره‌ی استراوینسکی و «کننت برای پیانو و کوارتت زهی
در قامینور» از «برامس».

«کننت» موزار، شباهت فراوانی با موسیقی «کوزی فان توتنه» دارد، زیرا
پرداختن به این دو همزمان جریان داشته است. «داستان سر باز» استراوینسکی
از نخستین کارهای او و نتیجه‌ی همکاری او با «راموز» (Ramuz) و «ارنست آنسرمه»
(Ansermet) بوده است. در آن ایام «راموز» نویسنده، «آنسرمه» رهبر و
استراوینسکی آهنگساز، مثلث صمیمانه‌ای را تشکیل میدادند و میکوشیدند تا با همکاری
بایکدیگر بردشواری های مالی خود غلبه کنند. داستان سر باز، سرگذشت سر بازی
است که از جبهه به میهن خود بازگشته و «ویولن» خود را که تنها مونس او است،
با پول مبادله میکند، بی آنکه بداند در این میان روح خود را به شیطان فروخته است.
«کننت» برامس، شاید در زمره بهترین و عمیق‌ترین آثار او بشمار آید.
درباره‌ی گروه ملوس جز آنچه در زمان اجرای برنامه نخستینش بقلم آمد،
گفتنی باقی نمانده است. دو برنامه‌ی گروه مزبور یکی از خاطره های خوش جشن
هنر شیراز را میسازد.



گروه موسیقی ضربی از کشور «رواندا»

● شب هنگام در تاترهوای آزادگوش به ریتم های سرزنده ، تحرکزا و دست ناخورده‌ی آفریقائی میسپاریم . گروهی است از کشور رواندا (Ruanda) . می‌بینم که «ماکس روچ» ، مجذوب ضرب های اینان شده است . برنامشان نه - عنوانی دارد و نه نامی ، نه پرشوری برایشان ترتیب داده‌اند و نه عکس و تفصیلاتشان در «کانالوگ» نفیس جشن آمده‌است ، معه‌ذا آنچنان جذبه ایجاد میکنند که ماکس روچ ، صدرنشین جشن ، نیز سرشار میشود ! ابتدائی ولی اصیل ، خام ولی پرهیجان و پرشور می‌نوازند . طبل های بزرگ و کوچک پیش روی آنان است و دست‌ها در جنبش . توازنی پنهانی ، ریتم های گونه‌گونی را که می‌آفرینند ، بهم می‌پیوندند . گسستگی در کار نیست ، با آنکه ، بداهه نوازی مطلق ، در کار است . بنظر میرسد که هیچ چیز از پیش ، پیش بینی نشده ، معه‌ذا در همین لحظات کوتاه اجرا همه چیز تنظیم و تدوین میشود . ساعت ده و نیم بعد از ظهر ، با تأثیر سرشاری از آفریقای پرجنبش ، تاترهوای آزاد را ترك می‌کنم .

● در حافظیه باز برنامه موسیقی هندی و ایرانی برپا است . که من پیش از این درباره‌ی هر دو قلم زده‌ام و از تکرار دور می‌گذرم .



ارکستر استراسبورگ در تخت جمشید

سه شنبه ۱۸ شهریور

امروز آرام‌ترین روزهای جشن هنر است. از تراکم خبری نیست. تنها برنامه‌ی موسیقی، شب هنگام در تخت جمشید برگزار خواهد شد. و این حسن ختامی است بر برنامه‌های جشن هنر....

به تخت جمشید می‌رویم و کنجکاوانه به نغمات موسیقی مدرن که بهمت ارکستر سازهای ضربی استراسبورگ فراهم می‌آید، گوش می‌سپاریم. ارکستر



نوازنده‌ای از ارکستر سازهای ضربی استراسبورگ



«بانیس گزناکس»

استراسبورگ ، با آنکه در حدود ۱۴۰ نوع سازهای ضربی بین‌المللی را در خود گرد آورده ، بیش از شش نوازنده ندارد . هر یک نواختن چندین نوع از سازها را برعهده دارند . ارکستر در سال ۱۹۶۱ بوجود آمده و نوازندگانش ، فارغ‌التحصیلان کنسرواتوار ملی پاریس‌اند . سازهای ارکستر از اقصی نقاط جهان جمع آوری شده است . بسیاری از آن‌ها ، نسب آسیائی و آفریقائی دارند ، چون «نام تام» و «گونک» سیامی ، «سوکوبیوس» ژاپنی و «طبله»ی هندی . بانیس ارکستر استراسبورگ ، تنی چند از آهنگسازان نوپرداز متغرب زمین ، به آفرینش آثار اختصاصی برای آن دست می‌برند . قبل از همه بی‌یربولز با گروه آشنا میشود و پس از آن مسیان ، زیلبر آمی (Gilbert Amy) و «بانیس گزناکس» .

ارکستر ، ابتدا «یونیزاسیون» (Ionisation) از «ادگار وارزه» (E. Varèse) و «ساختمان فلزی» از «جان کیج» (J. Cage) را با اجرا در می‌آورد . پس از آن تراکت ، ابتدا با همکاری «ژراز ژاری» ، «اتا» (États) اثر «بتسی ژولاس» (Betsy Jollas) ، با اجرا در می‌آید که به سفارش جشن هنر ساخته و پرداخته شده است و باین ترتیب نخستین اجرای خود را در شیراز می‌یابد .

پس از آن نوبت به اجرای نخستین بار « پرسفاسا » (Persephassa) اثر « یانیس گزناکیس » می‌رسد که آن نیز بسفارش جشن هنر آفریده شده و آنگونه که آفریننده بیان داشته تصویری صوتی از تولد و مرگ و تولد دوباره‌ی فرهنگها است. آنچه که با تاریخ ایران، از زمان دیرین تا امروز نیز مطابقت دارد، شکل اجرای « پرسفاسا » نیز چون محتوایش تازه و بدیع است. بهمین جهت برای شنیدنش به کاخ آپادانا که در جوار آرمی تأثیر اصلی است می‌رویم. پوبلیک در « میان » قرار می‌گیرد و نوازندگان شش‌گانه در اطراف. بدینگونه شش ضلعی منتظمی بوجود می‌آید که در رئوس آن نوازندگان - بر بلندی - جای دارند. گزناکیس اعتقاد دارد که اینگونه اجرا تأثیر ضربه‌ها را افزون می‌سازد. تصور دارم که درباره‌ی اینگونه آثار تازه، به سهولت نمیتوان داوری کرد.... کما اینکه ناقدان غربی نیز در برابر اینگونه موسیقی، احتیاط را از دست نمی‌نهند. زمان نشان خواهد داد که « اولترامدرنیسم » غربی، جریانی کاذب یا صادق است....

بدین جا بر نامه‌ی سومین جشن هنر پایان می‌گیرد و به همراه آن یادداشت‌های نویسنده نیز.

امیدواریم که کمبودها و برخی ناهنجاری‌ها که در برنامه‌ها و نیز شکل تنظیم آن‌ها محسوس افتاده، و قطعاً از نظر گردانندگان جشن نیرینهان نیست، به نیروی همت، دقت و شوق و علاقه آنان از میان برداشته شود.

جشن هنر سال آینده، میتواند نمایشگر پیروزی در این کار باشد.

شعبه‌ی پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی